

بہتر خدا

پسر زن جادوگر

ہوپا
Hoopa

پسر زن جادوگر

کلی بارنہیل

مترجم: مریم عزیز

سرشناسه: بارن‌هیل، کلی رگان، Barnhill, Kelly Regan
عنوان و نام پدیدآور: پسر زن جادوگر/ کلی بارن‌هیل؛ مریم عزیزی.
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۴۶۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۴۸-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: The witch's boy
موضوع: داستان‌های کودکان (آمریکایی) - قرن ۲۱ م.
شناسه افزوده: عزیزی، مریم، ۱۳۶۲ - مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۵ب۴الف/ PS۲۶۰۳
رده‌بندی دیویی: ۶/۸۱۳ [ج]
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۰۸۴۴۲

THE WITCH'S BOY

Copyright © 2014 by Kelly Barnhill.

All rights reserved.

Jacket art © 2014 by Jon Klassen

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی **حق انحصاری نشر اثر (Copyright)** امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی آن (Kelly Barnhill) خریداری کرده است. انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۲۷۶۵
تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵
◀ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر
هوپا محفوظ است.
◀ استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای
نقد و معرفی آن مجاز است.
www.hoopa.ir
info@hoopa.ir

پسر زن جادوگر

نویسنده: کلی بارن‌هیل
مترجم: مریم عزیزی
ویراستار: نسرين نوش امینی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: الهه جوانمرد
چاپ اول: ۱۳۹۵
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۴۸-۱

این کتاب مهرآمیزانه پیشکش می‌شود به
خویشاوند، همراه ماجراجو، همکار
برنامه‌ریز و نخستین دوست خوبم:
«جیک سندبرگ»

برای مادرم حبیبه

م.



دونین

و

سرزمین های گمشده

کارنا

ارتش ات

روستای ند

رودخانه ی نقره ای

رودخانه ی سترگ

دریا

رودخانه ی گمشده

جنگل مرگبار

جزایر دیدبان

شهر ملکه

رودخانه ی گرگ

لجنزار غیرقابل عبور



روزی روزگاری دو برادر بودند همان قدر شبیه هم که شما شبیه تصویرتان در آینه.

چشم‌هایی شبیه هم داشتند، دست‌هایی شبیه هم، صداهایی شبیه هم، کنجکاوای سیری‌ناپذیری شبیه هم و با اینکه همه قبول داشتند که یکی‌شان یک کمی فرزتر، یک کمی زیرک‌تر، یک کمی فوق‌العاده‌تر از دیگری است، کسی نمی‌توانست آن دو را از هم تشخیص بدهد. هر وقت هم که خیال می‌کردند تشخیص داده‌اند، معمولاً حدسشان اشتباه از آب در می‌آمد.

مردم می‌پرسیدند: «کدام یکی بود که روی بینی‌اش جای زخم داشت؟ ... آن یکی که نیشخندی پر شر و شور داشت، کدامشان بود؟ ... ند بود که باهوش‌تر بود یا تم؟»

بعضی می‌گفتند: «ندا!»

بقیه می‌گفتند: «تم!»

به نتیجه‌ی یکسانی نمی‌رسیدند. اما مطمئناً یکی‌شان بهتر از

1. Ned

2. Tam

در حاشیه‌ی رود جمعیتی گرد آمد. جمعیت از رود می‌ترسید، از دیوهایی که در آب زندگی می‌کردند و اگر مراقب نبودی تو را می‌گرفتند و با خود به گل‌ولای ته رود می‌کشاندند. کسی از میان جمعیت برای کمک به آن مرد یا بچه‌های در حال غرق شدنش، به رود شیرجه نزد. در عوض، برای پدر وحشت‌زده، فریادکشانش نظراتی یاری‌کننده می‌فرستادند.

زنی نعره زد: «وقتی بچه‌ها را به سمت ساحل می‌کشی، حواست باشد سرشان را بالای آب نگه داری!»

مردی اضافه کرد: «و اگر فقط توانستی یکی‌شان را نجات بدهی، مطمئن شو که بچه‌ی اصلی باشد!»

جریان رود، پسرها را از هم جدا کرد. پدر نمی‌توانست هر دوی آنها را نجات بدهد. در آب دست‌وپا زد و نفرین کرد، زمانی که به یکی از پسرها، پسری که نزدیک‌تر بود، رسید، برادر دوقلویش زیر امواج به پایین‌دست رود کشانده شد و از نظر ناپدید. جسد برادر دوقلو کمی‌بعدتر در همان‌روز به ساحل رسید، متورم و با چهره‌ای مبهوت. مردم در اطراف کودک ریزاندام مرده جمع شدند و سرهایشان را تکان دادند.

گفتند: «باید می‌دانستیم عرضه‌اش را ندارد.»

- پسر اشتباهی را نجات داد! پسر اشتباهی است که زنده مانده!

دیگری بود. عاقلانه این بود که همین‌طور باشد.

همسایه‌های اوقات‌تلخشان آه می‌کشیدند:

- به خاطر هر کس که برایتان عزیز است پسرها! ممکن است آرام بگیرید که بتوانیم دقیق‌تر نگاهتان کنیم؟
پسرها آرام نمی‌گرفتند، گردبادی از جیغ و توطئه و نیشخندهای شرورانه بودند. یک‌جا بند نمی‌شدند. به همین‌خاطر هم بود که پرسش کدام‌یکی فرزتر بود، زیرک‌تر یا فوق‌العاده‌تر، همچنان جای گفتگو داشت.

یک‌روز، پسرها به این نتیجه رسیدند که بالاخره زمان مناسب برای ساختن یک کلک فرا رسیده. در خفا و با دقت فراوان به جزئیات، از تراشه‌های الوار، تکه‌های ریسمان، قطعات دورانداختنی مبلمان شکسته و تکه‌چوب یک کلک ساختند. تمام‌مدت هم مراقب بودند کارشان از چشم مادر دور بماند. زمانی که به نظرشان رسید وسیله‌ی سفر دریایی‌شان آماده است، آن را به رودخانه‌ی سترگ^۱ لغزاندند و سوارش شدند، به این امید که خودشان را به دریا برسانند. پسرها در اشتباه بودند. وسیله‌ی سفرشان مناسب دریا نبود. جریان‌های خروشان خیلی‌زود کلکشان را از هم پاشاند و آن‌دو که برای نجات جانشان تلاش می‌کردند، توی آب افتادند.

پدرشان، مردی تنومند و قوی، میان رود شیرجه زد و با اینکه به‌زحمت می‌توانست شنا کند، میان موج‌ها به سمت بچه‌هایش دست‌وپا زد.

1. Great River

نفس می کشید، اما نه خیلی خوب. لب‌هایش آبی و پوستش به بی‌رنگی استخوان شده بود. پدر نیم‌تنه‌اش را از تن کند و دور پسرش پیچید.

ند وحشیانه سرفه می‌کرد، تن کوچکش از فرق سر تا نوک پا می‌لرزید.

آهی کشید:

- دریا، تم! د ... د ... در ... دریا ...

می‌لرزید. دندان‌هایش به هم می‌خورد و تلیک‌تلیک می‌کرد. پدرش او را میان بازوانش کشید و به خانه برد.

به خانه که رسیدند، ند از بسیاری تب، هوشیاری‌اش را از دست داده بود و پدر نمی‌توانست بیدارش کند.

پشت سر، در کنار رودخانه، مشتی زن و مرد روستایی خط طولانی و متروک رودخانه را بی‌صدا به سمت پایین زیر پا می‌گذاشتند تا پیکر برادر دوقلو را از آب بگیرند.

مادر پسر غرق‌شده، با سری بالاگرفته روی تخته‌سنگی منتظر نشسته بود، انگشتانش پارچه‌ی پیراهنش را چنگ زده بود، مدام دامنش را توی مشت جمع می‌کرد و باز رها می‌کرد. به نقطه‌ای نامعلوم خیره مانده بود.

از خودش اسم داشت، اما کسی آن اسم را صدا نمی‌زد. بچه‌هایش او را مادر صدا می‌کردند، شوهرش او را همسر صدا می‌کرد و بقیه او را خواهر جادو گر^۱ می‌خواندند.

1. Sister Witch



پسر اشتباهی به زحمت زنده بود. گل‌ولای زیادی فرو داده بود و شکم کوچکش باد کرده بود. ریه‌هایش زیر فشار آب، درون سینه‌اش خفه مانده بود. آب در درونش جابه‌جا می‌شد و خس‌خس صدا می‌داد و هوا را نگه نمی‌داشت. پدر ملایم و آرام پسرش را روی زمین دراز کرد و چانه‌اش را اندکی پایین کشید. لب‌هایش را به لب‌های پسر فشرد. نفسش را به دهان پسر دمید و دمید و دمید و دمید.

پدر زمزمه کرد: «نترس! ... نترس!» معلوم نبود با خودش حرف می‌زند یا با پسرش! پسر نفس نکشید.

پدر گفت: «زود باش ندی! ... ند کوچولوی کوچک من! بیا و به خاطر بابا بیدار شو! چشم‌هایت را باز کن.»

اما پسر چشم‌هایش را باز نکرد. سرانجام، بعد از چندین بار نفس دادن، ند نفس عمیقی کشید. سرفه کرد و سرفه کرد و هر بار همراهش مقدار زیادی از آب رودخانه از دهانش بیرون ریخت.

روزنامه‌ی واشنگتن پست:

«پسر زن جادوگر» با رازهای خانوادگی‌اش، جنگل تاریک و سحرآمیزش و بچه‌های زیرک و باهوشش روح و جان افسانه‌های «برادران گریم» را به یاد می‌آورد ... این فانتزی مسحورکننده جان می‌دهد برای لم دادن روی یک صندلی گرم و نرم، لمباندن یک مشت آب‌نبات باقی‌مانده از هالووین و چند ساعت بدون وقفه خواندن و خواندن ...

روزنامه‌ی نیویورک تایمز:

بارنهییل دنیایی جذاب از قلمروهای پادشاهی و غیب‌گویی‌ها می‌آفریند که با کلام، شجاعت و خودآگاهی تغییر می‌کند ... رسالت «پسر زن جادوگر» این است که چشم خوانندگان جوانش را به چیزی باز کند که تمام جهان اطراف آن‌ها را در بر گرفته: جادوی کلمات!

مرکز پژوهش کتاب کودکان آمریکا:

داستان ملت‌های جنگ‌زده، مجسمه‌های سنگی مرموز و این حقیقت در جریان که جادو هنوز زنده و خطرناک است به اضافه‌ی داستان اصلی و جذاب دو نوجوان که با بیرون کشیده شدن از دنیای امن و راحتشان به چشمه‌هایی از نبوغ و توانایی دست پیدا می‌کنند ... این مرکز «پسر زن جادوگر» را برای طرفداران گیمن و وین جونز و هم‌چنین طرفداران داستان‌های واقع‌گرا و راوی دوران بلوغ که رگه‌هایی هم از جادو دارند، مناسب می‌داند.

نشریه‌ی کرکس ریویوز:

تمام عناصر فانتزی کلاسیک در این کتاب هستند و با قوت هم بازآفرینی شده‌اند، با تار و پودی پُر جنب‌وجوش، طرحی ماجراجویانه و نفس‌گیر و موضوعی جذاب برای همه‌ی دوران.

ماهنامه‌ی بوک پیچ:

کلی بارنهییل خواننده را به درون دنیایی باز و پُر تکان می‌کشد.

نشریه‌ی هورن بوک:

افسانه‌ای با ادبیاتی گیرا، زنده و باشکوه!

ماهنامه‌ی اسکول لایبرری ژورنال:

یک قصه‌ی کلاسیک جست‌وجوگرانه ... سرشار از شخصیت‌هایی با پرداخت خوب و رنگارنگ در بستری پُررنگ و زنده و جنگلی سحرآمیز با تصویری که می‌تواند با بهترین جنگل‌های جادویی افسانه‌های دیگر رقابت کند.

هفته‌نامه‌ی پابلیشرز ویکلی:

بارنهییل با ترکیب یک قهرمان غیرمنتظره، دختر یک دزد و جادویی ماهرانه، داستانی قدرتمند ساخته است.

باشگاه نردی بوک (مجمع شیفتگان کتاب):

«پسر زن جادوگر» هم‌زمان یک افسانه، داستانی درباره‌ی دوستی، خانواده و دوران بلوغ است. داستان سفر یک قهرمان، جست‌وجو و مبارزه‌ی بین خیر و شر ... این داستان یک گنج است!

روزنامه‌ی استار تریبون:

داستانی باشکوه و نفس‌گیر ... فانتزی‌نویسی بارنهییل شبیه نیل گیمن است و داستانش مردمی و محبوب.

نشریه‌ی شلف اورنس فور ریدرز:

کلی بارنهییل با نوشتن این افسانه‌ی زیبا که پیامی دارد از مهربانی و اذعان اینکه سرنوشتان در دستان خود ماست، طلسم مخصوص خودش را جاری ساخته است.

برخی از جوایز کتاب «پسر زن جادوگر»:

- کتاب برگزیده‌ی بخش کودک و نوجوان اتحادیه‌ی کتابخانه‌های آمریکا در سال ۲۰۱۵
- کتاب برگزیده‌ی واشنگتن پست در سال ۲۰۱۴
- بهترین کتاب پابلیشرز ویکلی در سال ۲۰۱۴
- کتاب برگزیده‌ی نشریه‌ی کرکس ریویوز در سال ۲۰۱۴
- کتاب برتر کتابخانه‌ی عمومی شیکاگو در سال ۲۰۱۴
- نامزد جایزه‌ی ادبی مینه‌سوتا برای ادبیات جوان در سال ۲۰۱۵
- یکی از ده کتاب برتر فهرست برگزیده‌ی انجمن کتاب‌فروشان مستقل آمریکا در سال ۲۰۱۴



«به عقیده‌ی یک کرم عجیب است که

انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رایبندرانات تاگور

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که: نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....